

# حفظ سرمایه اجتماعی لازمه پیش بردن پروژه‌های ملی است

«جوان» در گفت‌وگو با محسن ردادی، جامعه‌شناس سیاسی

روش‌های سابق و همچنین الزامات اجتماعی را که دولت باید در مسئله اصلاح قیمت‌ها مورد توجه قرار دهد بررسی کرده است



عیدروسرشارتیک‌ها، تیران

وقتی شما اعتماد مردم را از دست بدهید، نمی‌توانید هیچ پروژه ملی را پیش ببرید، چون شما هر پروژه ملی را که بخواهید آغاز کنید نیازمند همراهی و کمک مردم هستید. مثلاً فکر کنید وقتی شما می‌خواهید بحث صرفه‌جویی در مصرف انرژی را کلید بزنید یا مثلاً تنظیم مرغ و تخم‌مرغ داشته باشید یا هر پروژه ملی دیگری داشته باشید نیازمند در صدی از سرمایه اجتماعی و اعتماد مردم هستید و شما اگر اعتماد و سرمایه اجتماعی وجود نداشته باشد، اصولاً پروژه ملی کلید نمی‌خورد

دولت آقای روحانی نیز اتفاق افتاد؛ قرار نبود که بنزین روی هزار و ۵۰۰ تومان بماند و این قیمت مشکل دولت را حل نمی‌کرد و بعد از آن هم هم حل نکرد و از لحاظ اقتصادی برای دولت به آن معنا آورده‌ای نداشت، هر چند که بنزین ۳ هزار تومانی کمی مشکلات را حل کرد، ولی مشکل از لحاظ اقتصادی از ریشه حل نشد و دلیلش هم این بود قیمتی که برای بنزین در نظر گرفته بودند چند برابر هزینه آن است. چرا دولت ادامه نداد برای اینکه این روش را دنبال کند، به دلیل اینکه آنقدر نتیجه فاجعه‌بار بود که حتی دولتی که مدعی شوک درمانی است، به این نتیجه می‌رسد که به این مسیر نرود. پس مشکل اول، این است که شما حتی نمی‌توانید برنامه اقتصادی خود را درست اجرا کنی. مشکل دوم هم این است که سرمایه اجتماعی و اعتماد از بین می‌رود، به این معنا که اگر قبلاً مردم در خیلی از موارد که نیاز به همراهی بود همراهی می‌کردند، اکنون ممکن است همراهی نکنند و اعتماد کنند به مثلاً پولشان را تبدیل به دلار و طلا نکنند و به جای آن به بازار بورس بیاورند، ولی وقتی مردم مثلاً رفتار شما را در بازار بورس می‌بینند و بی‌اعتماد می‌شوند هرگز این کار را انجام نمی‌دهند و از این جهت چند برابر شما عقب می‌افتد، در حالی که در دوره‌هایی که مردم به کمک آمدند، خود دولت از لحاظ اقتصادی کلی سود کرده است. مثال معروف در دوره دکتر مصدق است که دولت‌ها در لحاظ بودجه تحت فشار بود و از مردم درخواست استقراض کرد و آیت‌الله کاشانی آمدند به مردم تا تأکید کردند که به دولت کمک کنید و این برگه‌های استقراضی را خرید کنید و مردم آمدند مشکل اقتصادی دولت را حل کردند، یعنی اعتماد مردم منجر شد به اینکه مشکل اقتصادی دولت حل شود.

نکته سوم اینکه ممکن است شما در یک پروژه بالاخره کم و بیش ۵۰ درصد یا بیشتر کار پیش بروید، اما وقتی شما اعتماد مردم را از دست بدهید، نمی‌توانید هیچ پروژه ملی را پیش ببرید، چون شما هر پروژه ملی را که بخواهید آغاز کنید نیازمند همراهی و کمک مردم هستید. مثلاً فکر کنید وقتی شما می‌خواهید بحث صرفه‌جویی در مصرف انرژی را کلید بزنید یا مثلاً تنظیم مرغ و تخم‌مرغ داشته باشید یا هر پروژه ملی دیگری داشته باشید نیازمند مردمی است که سرمایه اجتماعی در صدی از سرمایه اجتماعی و اعتماد مردم هستند و شما اگر اعتماد و سرمایه اجتماعی وجود نداشته باشد، اصولاً پروژه ملی کلید نمی‌خورد.

تصور کنید قرار است یک بازی فوتبال بین دو تیم برگزار شود و همه چیز هم آماده باشد، ولی اعتماد نباشد و مثلاً یکی از تیم‌ها مطمئن باشد که این داور عادلانه رفتار می‌کند در این شرایط حتماً وارد بازی نمی‌شود. بنابراین شما اگر اعتماد را از دست بدهید از ابتدا آن بازی شکل نمی‌گیرد. به این معنا آن پروژه ملی که همه شرایط آن هم فراهم است و همه نیازهای آن را اندیشیده‌اید و نیروی انسانی آن هم وجود دارد، اما چون مردم بی‌اعتماد می‌شوند نمی‌کنند نمی‌شود این پروژه اجرا شود. نمونه کلاسیک این مسئله مطالعه رابرت پارتمن در مقایسه شمال و جنوب ایتالیا است که جنوب ایتالیا یک بخش عقب‌مانده از لحاظ پروژه‌های عمرانی، ولی شمال ایتالیا آباد و پیشرفته‌تر است. بررسی کرده و متوجه شده که دلیل آن همین نداشتن اعتماد است، منطقه جنوب ایتالیا به شکل سنتی دولت را قبول ندارند. بنابراین دولت هر کاری که می‌خواهد انجام دهد، حتی اگر می‌خواهید پارک بسازد یا یک مدرسه راه‌اندازی کند مردم اجازه این کار را نمی‌دهند و همراهی نمی‌کنند و حتی اگر بودجه آنجا مصرف شود نتیجه دلخواه را به بار نمی‌آورد.

ولی مثلاً ما فیا را در این منطقه قبول داریم! بله، دقیقاً ولی در شمال دولت را قبول دارند و بودجه هم که هزینه‌شود موجب آبادی و عمران آن منطقه می‌شود. پس این سرمایه اجتماعی خیلی مهم است و دولت‌ها، چون این را نادیده می‌گیرند تصور می‌کنند من با یک بی‌اعتمادی مواجه می‌شوم، اما عوض آن می‌توانم یک پیشرفت اقتصادی کنم در حالی که متوجه نیستند که دارند سرمایه اجتماعی را خرج می‌کنند که خیلی ارزشمندتر از کار اقتصادی است را هزینه می‌کنند، برای اینکه یک سود کوتاه‌مدت به دست بیاورند و بعداً چند برابر باید هزینه کنند و کلی ضرر بدهند تا بتواند کم‌کم اعتماد مردم را دوباره به دست بیاورد.

مردم است. این استدلالی است که اقتصاددان‌ها می‌آورند و این نگاه کاملاً ضد اجتماعی است، چون اقتصاددان‌ها وقتی انسان را، انسان اقتصادی در نظر می‌گیرند معمولاً گفته شده الان کشور در معرض خطر است بیاید مثلاً به جبهه‌ها کمک کنید، جبهه‌های خود را به جبهه بفرستید، مردم وقتی احساس کردند اینجا خود را به دنبال نفع خودش نیست که این کار را انجام بدهد بلکه برای حفظ کشور، مردم و اسلام دارد انجام می‌دهد همراهی کردند. گران شدن بنزین ظاهراً در دولت شهید رجایی اتفاق افتاد، ولی بر اساس نقل‌ها در آن زمان مردم قانع شدند و تنش در جامعه به وجود نیامد. این موارد نشان می‌دهد که گران‌سازی خیلی مهم نیست، بلکه اگر بخواهیم به شکل عامیانه آن را بگویم آدم حساب کردن مردم مهم است. اینکه تصور شود من دستور می‌دهم و شما باید اطاعت کنید خیلی اخلاق پدی است و امیرالمؤمنین به مالک می‌گوید اینگونه رفتار نکن که بگویی من امیر هستم، دستور می‌دهم و شما باید اطاعت بکنید. ما وجود همه اینها این رفتار گاهی از سوی دولت، سر می‌زند که می‌گوید شما متوجه نیستید، شما فهم اقتصادی ندارید پس چیزی که من تشخیص می‌دهم باید اجرا شود. از لحاظ اجتماعی این وضعیت حتماً به اعتماد مردم ضربه می‌زند.

این‌نگاه که باید مردم را قانع کرد، آنها را در تصمیم‌گیری‌ها مشارکت داد و با همراهی مردم پروژه‌ای را آغاز کرد در مقابل نگاه شوک درمانی است که مردم هر صورتی که ناراضی می‌شوند و اعتراض می‌کنند پس بهتر است که ما یک بار یک شوک به جامعه وارد کنیم تبعات آن را هم بپذیریم، حتی اگر لازم است خونی ریخته شود، اعتراضی تحمل شود یا زلزله‌ای در حاکمیت بیاید یکبار تحمل کنیم، ولی در عوض برای ۱۰ یا ۱۵ سال یا شاید برای زمان بیشتری مشکل حل می‌شود.

خوب این نگاه شوک درمانی روزا ولی نیست که مطرح می‌شود و از زمان فروپاشی شوروی در خیلی از کشورهای شوروی سابق یا آرژانتین استفاده شده که به یکبار ه دولت پارانها را حذف می‌کند و گفته شده اگر اعتراضی هست، کشور برای یک‌بار آن را رد می‌کنند و کشور سروسامان می‌گیرد، چرا به نظر شما این روش درست نیست؟

من متخصص اقتصاد نیستم و از نظر اجتماعی صحبت می‌کنم، ولی عده‌ای از اقتصاددان‌ها که اتفاقات آرژانتین را رقم زدند و خیلی هم راضی هستند و همین الان در ایران می‌گویند مدل آرژانتین جواب داد و موضوع را حل کرد. من می‌گویم وقتی یک اصلاحاتی در هر عصرای لازم است در جامعه اتفاق بیفتد که حتماً با مقاومت مردم مواجه می‌شود، دو مدل نگاه در خصوص آن وجود دارد؛ یک مدل این است که با همراهی و همکاری مردم کار را پیش ببریم مانند اتفاقی که در برزیل افتاد که در دوره اول آقای لولا داسیلوا با همراهی مردم، آرام‌آرام و قدم به قدم کارها انجام شد و اتفاقی هم نیفتاد. یک نگاهی هم همان چیزی است که در آرژانتین و خیلی از دیگر کشورهای رخ داده که می‌گوید مرگ یکبار، شیون هم یکبار. مردم که در هر صورت اعتراض می‌کنند، چنانچه پرسوه را طولانی و مردم را زجر کش کنیم، یکبار این اتفاق بیفتد، بله خیلی از فقرا زیر چرخنده‌های اقتصاد له می‌شوند، اما آثار آن کم‌کم نمایان می‌شود که به نفع کل

دیگر ما دولت‌هایی را داریم که برای مردم توضیح داده‌اند و همین توضیح موجب شده مردم احساس همدلی کنند و حتی حاضر شدند که جانشان را بدهند. مثلاً وقتی که گفته شده الان کشور در معرض خطر است بیاید مثلاً به جبهه‌ها کمک کنید، جبهه‌های خود را به جبهه بفرستید، مردم وقتی احساس کردند اینجا خود را به دنبال نفع خودش نیست که این کار را انجام بدهد بلکه برای حفظ کشور، مردم و اسلام دارد انجام می‌دهد همراهی کردند. گران شدن بنزین ظاهراً در دولت شهید رجایی اتفاق افتاد، ولی بر اساس نقل‌ها در آن زمان مردم قانع شدند و تنش در جامعه به وجود نیامد. این موارد نشان می‌دهد که گران‌سازی خیلی مهم نیست، بلکه اگر بخواهیم به شکل عامیانه آن را بگویم آدم حساب کردن مردم مهم است. اینکه تصور شود من دستور می‌دهم و شما باید اطاعت کنید خیلی اخلاق پدی است و امیرالمؤمنین به مالک می‌گوید اینگونه رفتار نکن که بگویی من امیر هستم، دستور می‌دهم و شما باید اطاعت بکنید. ما وجود همه اینها این رفتار گاهی از سوی دولت، سر می‌زند که می‌گوید شما متوجه نیستید، شما فهم اقتصادی ندارید پس چیزی که من تشخیص می‌دهم باید اجرا شود. از لحاظ اجتماعی این وضعیت حتماً به اعتماد مردم ضربه می‌زند.

این‌نگاه که باید مردم را قانع کرد، آنها را در تصمیم‌گیری‌ها مشارکت داد و با همراهی مردم پروژه‌ای را آغاز کرد در مقابل نگاه شوک درمانی است که مردم هر صورتی که ناراضی می‌شوند و اعتراض می‌کنند پس بهتر است که ما یک بار یک شوک به جامعه وارد کنیم تبعات آن را هم بپذیریم، حتی اگر لازم است خونی ریخته شود، اعتراضی تحمل شود یا زلزله‌ای در حاکمیت بیاید یکبار تحمل کنیم، ولی در عوض برای ۱۰ یا ۱۵ سال یا شاید برای زمان بیشتری مشکل حل می‌شود.

خوب این نگاه شوک درمانی روزا ولی نیست که مطرح می‌شود و از زمان فروپاشی شوروی در خیلی از کشورهای شوروی سابق یا آرژانتین استفاده شده که به یکبار ه دولت پارانها را حذف می‌کند و گفته شده اگر اعتراضی هست، کشور برای یک‌بار آن را رد می‌کنند و کشور سروسامان می‌گیرد، چرا به نظر شما این روش درست نیست؟

من متخصص اقتصاد نیستم و از نظر اجتماعی صحبت می‌کنم، ولی عده‌ای از اقتصاددان‌ها که اتفاقات آرژانتین را رقم زدند و خیلی هم راضی هستند و همین الان در ایران می‌گویند مدل آرژانتین جواب داد و موضوع را حل کرد. من می‌گویم وقتی یک اصلاحاتی در هر عصرای لازم است در جامعه اتفاق بیفتد که حتماً با مقاومت مردم مواجه می‌شود، دو مدل نگاه در خصوص آن وجود دارد؛ یک مدل این است که با همراهی و همکاری مردم کار را پیش ببریم مانند اتفاقی که در برزیل افتاد که در دوره اول آقای لولا داسیلوا با همراهی مردم، آرام‌آرام و قدم به قدم کارها انجام شد و اتفاقی هم نیفتاد. یک نگاهی هم همان چیزی است که در آرژانتین و خیلی از دیگر کشورهای رخ داده که می‌گوید مرگ یکبار، شیون هم یکبار. مردم که در هر صورت اعتراض می‌کنند، چنانچه پرسوه را طولانی و مردم را زجر کش کنیم، یکبار این اتفاق بیفتد، بله خیلی از فقرا زیر چرخنده‌های اقتصاد له می‌شوند، اما آثار آن کم‌کم نمایان می‌شود که به نفع کل

اکنون در هر صورت دولت می‌خواهد این کار را انجام دهد، حال با توجه به تجاربی که داشتیم، در شرایط جنگی هم هستیم و البته ضرورت‌های ما نیز مشخص است چگونه باید این کار را انجام دهد؟

چند ملاحظه اجتماعی باید انجام شود تا بگویم اجتماعی کار پیش رفته است. در مورد اینکه باید قیمت‌ها اصلاح شود و این وضعیت نا عادلانه است تقریباً یک اجماع بین نخبگان وجود دارد، اما به خاطر آن بی‌اعتمادی که از دولت آقای روحانی اتفاق افتاده واقعیتش این است که اکنون دولت نیازمند این است که اعتماد مردم جلب شود و بعد یک پروژه درستی مانند اصلاح قیمت‌ها رقم بخورد. پس اولین کار این است که مردم قانع شوند و قانع شدن مردم هم اینگونه است که اجازه بدهند مردم به شکل کامل نکات خود را بگویند و بستری فراهم شود که مردم بتوانند دقیقاً بگویند غدغه و نگرانی من از اینکه اصلاح قیمت اتفاق بیفتد، چیست و با گوش شونا شنیده شود و دولت برای تک‌تک اینها پاسخ، ضمانت اجرا و اطمینان خاطر به مردم بدهد. مثلاً فارغ از اشخاص در دوره دولت آقای احمدی‌نژاد دولت گفت مردم شما نگران هستید، من این پارانها را به شما می‌دهم تا نگرانی شما برطرف شود، البته شاید الان دیگر این ابزار کارآمد نباشد و باید دنبال ابزار دیگری بگردیم. بنابراین باید دنبال اینگونه ابزارها گشت که وقتی مردم نگران هستند وضعیت بدتر شود مثلاً شاید سبد کالا روش خوبی بود که متأسفانه در دولت کنار گذاشته شد و بر این اساس می‌شد گفت مردم هر اتفاقی هم بیفتد به شما سبد کالایی می‌دهیم که مثلاً دو تا روغن، یک عدد مرغ و غیره در آن است که خوب متأسفانه این روش کنار گذاشته شد در حالی که این می‌تواند یک ابزار باشد که به مردم اطمینان بدهد. پس اولاً باید به شکل کامل حرف مردم شنیده شود و دولت به مردم اطمینان دهد که من حرف‌های شما را شنیدم و براساس همین شنیدن یکسری ابزارها را پیش‌بینی کرده‌ام که یکسری از اتفاقات بیفتد.

قدم دوم این است که اجازه دهید کارشناسان و نخبگان به تضارب آرا بپردازند و اطمینان مردم جلب شود که بهترین و درست‌ترین رأی کارشناسی اجرا می‌شود، مثلاً وقتی مسئله افزایش قیمت در جامعه مطرح می‌شود مردم این را از زبان سیاست‌مدارها می‌شنوند و طبیعی است که اولین برداشت مردم این باشد که دولت بودجه کم آورده دارد و با پهنه‌هایی خزانه را پر کند، ولی اگر کارشناسان صحبت کنند مردم اطمینان خاطر پیدا می‌کنند که از خزانه جیب ما نمی‌خواهد پر شود. در حال حاضر اینکه دولت سوسیالیست‌افکار جیب ما می‌دهد، یعنی پول چاپ می‌کند، تورم اتفاق می‌افتد و سوسیالیست‌ها، حالا اینها مسائلی است که باید به کارشناسان اجازه داده شود دربار آن توضیح داده شود. مثال جهانی دیگر این است که در یک دوره‌ای استرالیا یک سمپوزیوم برگزار کرد و از کارشناسان دعوت کرد که بیایند نظراتان را در مورد فلان مطلب اعلام کنید، این سمپوزیوم یک مدت طولانی چند هفته‌ای ادامه داشت و کارشناسان همه حرفشان را زدند و جمع‌بندی در قالب یک سند ملی منتشر شد. می‌خواهم بگویم این مدل شاید آن زمان به کار آمد و الان هم شاید به کار بیاید که مردم متوجه شوند اگر تصمیم گرفته شده بر مبنای خاص فلان مقام سیاسی نیست، واقعاً یک نظر کارشناسی است. فلان آقا و ۱۰ اقتصاددان دیگری با نظر نوشته‌اند، حتی این مسائل، یعنی اینکه مردم نظر دارند از شوک درمانی و هر کاری که اعتماد مردم را تضعیف می‌کند بر حذر بود.

حساسیت‌های اقتصادی فقط از طرف مردم به دولت اتفاق می‌افتد؟

این احساس بی‌اعتمادی متقابل است، یعنی شما اگر ابزار بی‌اعتمادی صریح یا پنهانی به مردم کنید تأثیر خودش را دارد. وقتی شما شوک درمانی انجام می‌دهید، یعنی اینکه مردم من به شما اعتماد ندارم، می‌ترسم شما قبول نکنید و به همین دلیل شما را در جریان قرار ندماد شما هم فقط باید اجرا کنید، در حالی که به جای اینکه شوک درمانی اتفاق بیفتد در روند طولانی ولی قانع‌کننده‌تر انجام شود و مردم در تصمیم‌گیری قدم به قدم، نظارت و اجرا همراهی کنند و فقط در بحث اجرا نیایستند، بلکه در تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری در این رابطه هم مشارکت داشته باشند. مثلاً از مردم نظرخواهی شود که ما می‌خواهیم این سه قلم حامل ارزشی را افزایش قیمت بدهیم و مثلاً ۵۰، ۳۰ یا ۷۰ درصد قیمت آن اضافه شود و به جای آن می‌خواهیم این چند سناریو را انجام بدهیم و مردم انتخاب کنند. حالا ممکن است مردم بگویند که ما فقط یک قلم را قبول داریم، آن هم مثلاً ۳۰ درصد است و من می‌گویم خوب من هر چند نظر فلان درصد است، ولی چون به نظر شما اعتماد دارم و احترام براساس نظر شما عمل می‌کنم که این یک کار بی‌بایستی است و کلاً اینکه مردم نظر دهند و مشخص شود براساس مختصات نظر مردم اتفاقی بی‌اعتمادی نرويم.

نکته آخر هم اینکه این مردم، مردم یک سال پیش و شش ماه قبل نیستند، مردمی هستند که به خیابان آمدند و نشان دادند بالغ‌ترین مردم هستند، صلاح خود و مملکت خودشان را می‌فهمند و می‌توانند روی روال‌ها تأثیر بگذارند. همه اینها را باید در نظر گرفت و برخورد و مواجهه با این مردم مبعوث شده و برانگیخته و دارای شخصیت هرگز نباید مثل گذشته باشد. مسئولان باید خیلی سر احترام در مقابل این مردم بیشتر فرود بیاورند.

فرح حسینی/کشکول/تیران